

با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین. برنامه ۹۵۱ ترجیع نهم و ابیات انتخابی.

«به نام خداوند عشق»

باز این دل سرمستم دیوانه آن بند است
دیوانه کسی باشد کو بی دل و پیوند است

سرمست کسی باشد کو خود خیرش نبود
عارف دل ما باشد کو بی عدد و چند است

در حلقه آن سلطان در حلقه نگینم من
ای کور به من بنگر من وردم و شه قند است
-مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره نه

در ابیات اولیه ترجیع شماره نه مولانای عزیز به چند کلیدواژه اساسی اشاره دارد که در ابتدا کلیدواژه دیوانه: «دیوانه» به کسی گفته می شود که: «او بی دل و بی پیوند است» یعنی در مرکزش هیچ همانندگی وجود ندارد و دیوانه کسی است که فضا را باز کرده و در این لحظه با فضاگشایی چیزی در مرکزش نیست و مرکزش عدم است و دل عدم دارد و دلی خالی و دلی پر از عشق زنده شدن به زندگی.

کلیدواژه بعدی «سرمست»

سرمست کسی است که از هیچ چیزی در همین لحظه خبر ندارد که چه کاری می خواهد انجام بدهد و چه فکری در سر. او همچون قلمی است در دست و پنجه تقلیب رب که خداوند با «جف القلمش» و فضاگشایی و مرکز عدم و دیوانگی اش زندگی درون و بیرونش را می نویسد. او کوشاست و فعال.

کلیدواژه بعدی «عارف»

عارف یعنی شناسنده. یعنی شناسنده خدا و خود. یعنی اگر کسی خود را می شناسد خدا را هم می شناسد. «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» هر کسی که خود را شناخت خداوند خود را هم می شناسد.

هر انسانی قوه عارف شدن را دارا می باشد. دل عارف باز شده است و هیچ همانندگی ندارد و در آن هیچ عددی و هیچ چندی و چونی و اندازه گیری وجود ندارد، فقط در لحظه جاری است و قائم به ذات خود.

مولانای عزیز بعد از بیان کردن این کلیدواژه های مهم به ما یادآور می شود که دلی غیر از این دل من ذهنی وجود دارد و آن هشیاری و خداگونگی توست که در درونت زندگی می شود و دلی سرمست و پر از زندگی و شور خدایت. این قوه عارف شدن و شناسا بودن از همان ابتدا در درونت نهاده شده است. تو عارفی و کامل جان آمده ای. تو دیوانه ای و سرمست زندگی و بدون چون و چندی. تو نگین آن شه سلطانی که مورد توجهش و تو در و جواهر گران قیمت و گران قدرش و بهترین باشنده اش که لحظه به لحظه در فکر توست و درصدد هدایت و حمایت تو و تمامی باشندگانش مأمور به خدمت و گوش به فرمان تو، ولی تو خود را در همانندگی ها کور و کر ساخته ای و از طریق آن ها می بینی و هم می شنوی.

به خداوند بنگر و از جنس ورد یعنی گل سرخ که قند است شو. مرکزت را عدم ساز و اتصال مجددت را برقرار کن که گل شکر به وجود آورد و دردهایت را درمان کند که درمانگر است و شفا بخش و مسند و تکیه گاه همه باشندگان عالم. تو نمی توانی خود را با او مقایسه کنی و با او بجنگی. او تو را امتحان می کند. دلیل و برهان و علت و معلول و معجز از وی نخواه.

و تو برای این هم اکنون در دالان و دهلیز قاضی الهی معطل شده ای که ادعای الستت را با مرکز عدم و راندن همانندگی ها از مرکز بیان نمایی. آمده ای به او زنده شوی و دست از پندار کمال و آبروی صد من حدید و از خدایی کردن هایت دست برداری.

دانش های من ذهنی دانش و خرد او نیست. قوه تشخیص و شناسایی و شرح صدر و فضاگشایی از همان ابتدای تولد در درونت نهاده شده است. از آن ها استفاده کن، چراکه بهترین ابزار توست و در دید دوست فنا شو و دید دویی و بیگانه و ادعاهای کاذب من می دانم ها و من می توانم هایت را کنار بگذار.

زندگی همواره در شأن جدید است و فکر جدید و می خواهد هر لحظه و همیشه برایت فکر نو و راه نو و شیوه و سبک جدید زندگی و نویی را با پذیرش افکار و شیوه های جدید ارائه دهد.

دست از باورهای پوسیده گذشتگان بردار و شادی بی سبب را که از اصلت می جوشد و از ذات خداگونگی توست در درونت فوران گرداند. با خداوند مسابقه مده و سعی نکن که از او ببری. امتحان خواهی شد و در صفت سخن گفتن از وی پیشی مگیر.

چیست تعظیم خدا افراشتن؟
خویشتن را خوار و خاکی داشتن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

چیست توحید خدا آموختن؟
خویشتن را پیش واحد سوختن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

آیا می دانی که تعظیم خداوند چیست؟ تعظیم خدا یعنی درک عظمت و بزرگی خداوند و افراشتن یعنی مانند چادری که برپا می کنی، آسمان درونت را باز کن و مرکزت را از همانیدگی ها و من ذهنیات عدم ساز.

چگونه می توانی عظمت و بزرگی خداوند را درک کنی درحالی که دارای من ذهنی بزرگی می باشی؟ نسبت به من ذهنیات بمیر و کوچک شو و خوار و ذلیل. آیا می دانی که توحید خداوند چیست؟ توحید خدا یعنی یادگیری، یعنی یاد بگیری که من ذهنیات و همانیدگی هایت را مانند حضرت ابراهیم در پیشگاهش قربانی کنی و هم هویت شدگی هایت را بسوزانی و لحظه به لحظه آن ها را ذوب نمایی. تا از خویشتن خویشت چیزی باقی نماند در خداییت فنا شوی و ادب او را در پیش بگیری و هرچه آسمان درونت را افراشته تر کنی، درک و عظمت و بزرگی خداوند بر تو محسوس تر می گردد و با تدبیرش بیشتر می اندیشی و با تدبیرش بیشتر عمل می کنی.

تدبیر کند بنده و تقدیر نداند
تدبیر به تقدیر خداوند نماند
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲

انسان با من ذهنی اش تدبیر می کند و نمی داند که تدبیر و خرد زندگی در این مورد چه چیزی را ایجاب می کند؟ بهتر است که از همان ابتدا اول با فضاگشایی و با علم و تدبیر الهی پیش روی، چون تدبیر و خردت با من ذهنی، با تدبیر و خرد الهی فرق دارد و این دو تدبیر با هم یکی نیست و شبیه همدیگر نمی باشند.

ور نمی تانی رضا ده ای عیار
گر خدا رنجت دهد بی اختیار
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۶

که بالای دوست تطهیر شماس
علم او بالای تدبیر شماس
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۷

پس رضایت داشته باش و در برابر مسائل زندگی فضاگشایی کن.

دُر اگر چه خُرد و اِشکسته شود
توتیای دیده خسته شود
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۲

ای دُر از اِشکست خود، بر سر مزن
کز شکستن روشنی خواهی شدن
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۳

همچنین اِشکسته بسته گفتنی ست

حق کند دُرُسْتش کو غنی ست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۴

اگر مانند دُر و یاقوت شکسته شوی و اقرار به اشتباهاتت کنی و به نواقصت اعتراف، کارگاه صنع آفریدگاری خداوند می شوی که خودم به خودم ظلم و ستم کرده‌ام و خداوند را مقصر نمی‌دانم و از این اقرار کردن‌ها و شکسته‌شدن‌هایت به من‌ذهنی دل و درونت روشن به نور ایزدی می‌شود و هدایتگر تو که راه را به تو نشان می‌دهد. این شکسته‌پسته سخن گفتن را خوب یاد بگیر و در وجودت نهادینه کن و تمرکز بر آن‌ها داشته باش، چراکه خداوند غنی ست و این‌ها را در درونت پیوند می‌دهد.

گندم ار بشکست و از هم در سُگست
بر دکان آمد که نک نان دُرُسْت
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۵
-سُگستن: گسستن

درست مانند گندم که در آسیاب خرد می‌شود و آرد ولی تباه و نابود نمی‌شود و در آخر تبدیل به نان می‌گردد و از دکان‌های نانوائی سر درمی‌آورد مانند هشیاری حضور که از بین نمی‌رود و در درونت زندگی می‌گردد.

آنکه فرزندان خاص آمدند
نخفة إِنَّا ظَلَمْنَا می‌دمند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۷

اشاره دارد به سورة بقره، آیه ۲۳

یعنی زیرا آنان که فرزندان خاص حضرت آمدند می‌گویند که «ما بر خود ستم کردیم»، پس بنابراین اگر می‌خواهی مانند حضرت آدم باشی و از آن پیروی کنی در این صورت باید دم «نَقَحْنُ إِنَّا ظَلَمْنَا» را سر دهی.

و اشکسته باشی و فضا را باز کنی و پای‌ماچان بر درگاه الهی روی پای هشیاری حضورت بایستی و بگویی که به خودم ظلم و ستم روا داشتم درحالی‌که در این لحظه قدرت انتخاب. و دیگر از این شاخه به آن شاخه نمی‌پریم و دیگر در خرافات بهسر نمی‌بریم و عقل من‌ذهنی‌ام را زایل می‌گردانم و خرد زندگی را در پیش می‌گیرم.

حاجت خود عرضه کن، حَجَّت مگو
همچو ابلیس لعین سخت رو
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۸

و حاجت و نیاز خود را به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارم و مانند ابلیس لعین و پررو با من‌ذهنی‌ام دلیل‌تراشی نمی‌کنم و خطاهایم را بر گردن می‌گیرم و عذرخواه هستم و طلب استغفار و مانند ابلیس لعین و پررو گستاخی نکرده و ظلم و ستم را به خداوند نسبت نمی‌دهم که او مرا گمراه ساخته‌است و به این روز و احوال انداخته.

دست اشکسته بر آور در دعا
سوی اشکسته پَرَد فضل خدا
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۳

حال خداوند با دلی شکسته یعنی با فضاگشایی بی‌نهایت دست به‌سویت دراز می‌کنم که مرا دریاب و با بی‌نهایت خضوع و بندگی و اضطراب از تو می‌خواهم که لحظه‌ای از من غافل نشوی و عنایات و توجهاتت را همواره بدرقه راهم سازی.

نالَم و ترسم که او باور کند
وز گرم آن جور را کمتر کند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۶۹

و خداوندا کمک کن دردهایم را می‌بینم و دردهایی را که دیگران به من منتقل می‌کنند را هم می‌بینم و دردهایی را که دیگری به من می‌دهد را هم می‌بینم. گریزی از تأثیرات قرین‌های که با آن‌ها زندگی می‌کنم ندارم به‌جز این‌که در مقابلشان فضاگشایی کنم. جُورت را برایم بفرست تا شناسایی‌هایم قوی‌تر و ریشه‌دارتر شوند و تنها رهایم مساز.

مجنون و پریشان توأم دستم گیر
سرگشته و حیران توأم دستم گیر

هر بی سر و پایی دستگیری دارد
من بی سر و بی پای توأم دستم گیر
-مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۹۱۸

و در پایان وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سر گرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهیست
چون غفورست و رحیم این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید خیلی ممنون. خدا نگهدار شما
زهرا سلامتی، از زاهدان